

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

سید هاشم سدید

۰۲ جون ۲۰۱۴

چگونه می توان نیچه را شناخت؟

هر کسی، بعد از مطالعه آثار نیچه، چه مطالعه آثار دست اول و چه مطالعه آثار دست دوم و سوم، از منظری به وی نگاه می کند. یکی در داوری خود او را به خاطر سخنان بعضاً حکیمانه اش فیلسوف می خواند و دیگری او را، شاید به این دلیل که از دوازده سالگی به سرودن شعر پرداخته است یا شاید به این دلیل که او به زبان خود، خودش را با ذکر این جمله که "روزی مردم المان خواهند گفت که من و هاینه بزرگترین هنرمندان زبان المانی بوده ایم" و علاقه ای که به شوپنهاور و واگنر داشته یا به خاطر این که چند آهنگی را کمپوز نموده است، او را در ردیف شعراء و ادباء قرار می دهند نه در ردیف فلاسفه، چنانچه آقای فرهاد قابوسی در یکی از مقالاتش تحت عنوان "نیچه و روشنفکران ایرانی" می نویسد که در دائرة المعارف های تخصصی فلسفه هم تأکید می کنند که نیچه "فیلسوف به معنی دقیق و سیستماتیک" آن محسوب نمی شود. دیگری، همانگونه که گفته اند، به دلیل این که قلم نیچه آن چنان شیوا و برجسته است که مانند سبک آثار هگل، کانت، ویکشتاین، آدرنو، هایدیگر، دریدا و... احتیاجی نیست که نام نویسنده بر جلد کتاب آورده شود او را به عنوان یک شاعر و یک نویسنده، به ویژه برای کتاب چنین گفت زرتشت وی ستوده؛ دیگری به حکم این نظر نیچه که یک قوم به هنگام جوانی شعر و افسانه و داستان می آفریند و به هنگام انحطاط و پیری فلسفه و منطق، او را هم در جمله شعراء و ادباء به حساب آورده است و هم در زمره فیلسوفان و اهل منطق. و کسانی هم که او را در جمله نوابغ بزرگ و تأثیرگذار به حساب آورده اند، می گویند: "در واقع اگر او نبود، فوکو حرفی برای گفتن نداشت."؛ حال حرف فوکو چیست، باشد در جایش!

در این آشفته بازار نظر، شما چه فکر می کنید، که حقیقت نیچه چه بود؛ کی بود؛ و افکار او را در چه حدی برای انسان و انسانیت با ارزش می دانید؟ چرا برخی آنان را به تعریف و تمجید او اهتمام ورزیده اند که او را پیامبر می خوانند و به عالم اسطوره ها بالا می برند و با هیجان و هیاهو فریاد می زنند که: "من آثار او را نه به عنوان یک شاعر بسیار بزرگ بلکه یک پیامبر بزرگ مطالعه می کردم. اگرچه من تلقی وی از جهان را هرگز نپسندیدم، اما با شور و شوق عجیبی به قدرت و جسارت وی در تمیز و اعلام صحیح از سقیم آفرین می گفتم؛ او با شجاعت و قدرت باور های کهنه و موهوم را بیرحمانه طرد می کرد و مثل یک گاوباز بی باک که به سوی گاو وحشی و سرکش روی می نهد، با گامهای استوار با زندگی روبه رو شد." (صفحه ۳۶، کتاب اراده قدرت، نیچه، انتشارات جامی، ترجمه دکتر مجید شریف.) و شیدای نیچه هستند؛ در حالی که عده ای او را با ارائه این دلیل که نیچه گسترش دهنده افکار و اندیشه های غیر اخلاقی و مخرب و غیر انسانی بوده است، اندیشه ها و نظریاتش زمینه پیدایش مزید تفکرات فردپرستانه و نژادگرایانه

و خاک و خون پرستی بسیار افراط گرایانه در میان نازی های المان از قری که گذشت تا امروز شده، به وضوح مخالف تساوی حقوق و برابری انسان ها بوده، زن ستیز بوده، به برابری زن و مرد باور نداشته، دموکراسی و سوسیالیسم و توده ها را به سخره می گرفته، حامی و مبلغ اشرافیت از یک طرف و برده داری از سوی دیگر بوده و رذائل را بر فضایل ارجحیت می داده، و آنچه در دهه های سی و چهل قرن بیست اتفاق افتاد، مسؤول و مقصر می داند و به ابطاء شهرت او همت می گمارند؟

هر یک از ظن خود در باره او چیزی گفته است، و تعبیری از گفته های او دارد که شاید هیچ یک درست نباشد یا همه درست باشد. و شاید به همین دلیل گفته اند که او در هیچ قالبی نمی گنجد و فیلسوف غربی بوده است؛ یا اصلاً نه حکیم بوده و نه فیلسوف!

گفته می شود که نیچه در آخرین سال های زندگی ۵۴ یا ۵۶ ساله خویش، از ۱۸۸۸ تا زمان مرگش در ۱۹۰۰، تعادل فکری خود را تا سرحد جنون از دست داده بود و به احتمال بسیار زیاد تفکرات زن ستیزانه او در سال های بسیار نزدیک به فلج مغزی وی شکل گرفته است، سال هائی که نشانه های اولیه اختلالات فکری در ذهنش بروز کرده بود و یکی از دلایلی که بسیاری از همپرازان وی او را دارای وجوهی چندگانه فکری می خوانند همین دید دو گانه وی در برخی موارد، به ویژه به جنس زن است.

این موضوع که نیچه دوره های گوناگونی از بیماری را تا سال ۱۹۸۸ گذرانده در زندگنامه وی به خوبی مشهود است - آثار بیماری در سنین ۳۵ و زمانی که هنوز در بازل بود در وی نمایان شده بود - اما وجود تناقضات در گفتار وی در مورد زنان، که گفته می شود و من شخصاً نه در یکی دو کتابی که از نیچه دارم و نه در مقالاتی که از وی خوانده ام و نه در مراجعات زیادی که به جستارهای "گوگل" در این باره نموده ام، با سخنی که او طی آن به تعریف یا ستایش زن پرداخته باشد، بر نخورده ام. من این نظر را با شک و تردید رد می کنم!

به گفته های زن ستیزانه وی که تقریباً همه از "چنین گفت زرتشت"، نشر نگاه، ترجمه داریوش آشوری گرفته شده است، توجه کنید:

- در زن دیری است که برده ای و خودکامه ای نهان گشته است. ۱
- زن را هنوز توان دوستی نیست. زنان هنوز گریه اند و پرنده، یا دست بالا، ماده گاو. ۲
- همه چیز زن معماست و همه چیزش را یک راه گشودن است که نامش آبستنی (یعنی کارش تنها بچه دار شدن است) است. ۳
- مرد وسیله ای است برای زن. هدف همیشه بچه است. اما زن برای مرد چیست؟ ۴
- مرد را برای جنگ باید پرورید و زن را برای دو باره نیرو گرفتن جنگ آوران. دیگر کارها ابلهی است. ۵
- جنگ آور میوه ای بسیار شیرین دوست نمی دارد. از این رو دوستدار زن است. ۶
- زن بازیچه ای باد پاک و ظریف، همچون گوهری، رخشان از فضیلت های جهانی که هنوز در کار (احتیاجی بدان) نیست. ۷
- مرد را از زن هراس باید آنگاه که زن بیزار است. زیرا مرد تنها در ژرفنای روانش شیرین است، اما زن بدذات است. ۸
- زن می باید فرمان برد تا برای رویه خود ژرفانی بیابد. نهاد زن رویه است؛ لایه ای پر جنب و جوش بر روی آب های کم ژرفا. ۹

• شگفتا که زرتشت چه کم آشنائی با زنان دارد؛ و با این همه از آنان چه درست سخن می گوید! آیا این نه از آن روست که در باره زنان هر چه بگویی درست است! اکنون برای سپاس این حقیقت کوچک را بپذیر! البته من برای رسیدن به آن چندان که باید موی سپید کرده ام. ۱۰

• گفتم ای زن، حقیقت کوچک را به من بده! و پیرزنک چنین گفت: "به سراغ زنان می روی؟ تازیانه را فراموش مکن!" ۱۱

• زنان یونان باستان از زنان حال بهتر بوده اند، چون مردانی را می آفریدند که صفات خوب مردانه مثل جنگندگی را دارا بودند. ۱۲

در اینجا می خواهم برای این که رسم اعتدال حفظ گردد این نظر دو نویسنده اندیشمند را در مورد نیچه و افکارش، به ویژه به ارتباط با زن، نقل کنم:

• نظر اول مربوط می شود به "حامد فولادوند" که در یکی از مقاله هایش می نویسد: "در آثار نیچه دآوری های دوگانه، هم مثبت و هم منفی، در باره زنان دیده می شود؛ که نیچه هم از زن ستایش نموده و هم با زن به ستیز پرداخته است."

• و نظر دوم از دکتر احسان شریعتی است که از این هم پیشتر رفته و می گوید: "همانطور که در باره حقیقت نقد داشته و دارای سخنان دو پهلوس در مورد زن نیز سخنانش دو پهلوس است."

در این مورد فکر می کنم بهترین سخن، سخن خود نیچه است که در صفحه ۱۵۴ "چنین گفت زرتشت" آمده است. "پرتگاه، آنجا که نگاه به پائین می افتد و دست در بالا چنگ می زند. آنجا دل از خواست دوگانه خویش به سرگیچه می افتد."

خوانندگان گرامی حتماً متوجه شده اند که نیچه حین ارائه نظریاتش در باره زنان، چگونه در یکی دو جایی جنگ طلبانه از جنگ سخن می گوید. بار اول در جمله:

"مرد را باید برای جنگ پرورید..."؛ و بار دوم در سخنی: "زنان یونان باستان از زنان حال بهتر بوده اند، چون مردانی را می آفریدند که صفات خوب مردانه مثل جنگندگی را دارا بودند."

در اینجا لازم می دانم که، فرصت را غنیمت شمرده، یکی دو نقل قول دیگری از این فیلسوف طرفدار جنگ و خشونت ارائه کنم؛ ولی اول قصد دارم بخش هایی از نظریات دکتر آرنو فرانسوا، استاد فلسفه دانشگاه تولوز را که در "سایت انسانشناسی و فرهنگ" در مورد جنگ و دید نیچه و برگسون به آن به نشر رسیده است، تلخیص و نقل کنم. استاد موصوف می گوید:

نیچه یک جامعه سلسله مراتبی شده را در مقابل یک جامعه همتراز قرار می دهد و برگسون تضاد بین جامعه باز و جامعه بسته را مطرح می کند. علی رغم این نزدیکی ابتدائی نزد این دو فیلسوف، آن ها در مورد مسأله جنگ نتیجه های مختلفی می گیرند.

نیچه انتظار زیاد از "انسانیت" را یک رویای کاملاً میان تهی برای ساده لوحان می داند و معتقد است که تصور عدم وجود جنگ در جامعه انسانی و نتایج عالی پس از آن نیز رویایی آرمانی است. این در حالی است که برگسون در کتاب "دو منشای اخلاق و دین" بیان می کند که باید همه تلاش ها به کار گرفته شود تا به جنگ در میان بشریت پایان بخشیم...

بنابر نظریه نیچه، انسان برای گسترش حیات ناگزیر از جنگ است، در حالی که برگسون خلاف نیچه بر این باور است که ما نیاز به یک فلسفه صلح داریم...

از لحاظ واژگان، برگسون بیشتر به مفهوم خلاقیت و آفرینش و نیچه به مفهوم سلسله مراتب تأکید می‌کند و این مسأله در حوزه های دیگر نظریات آن ها مانند دموکراسی نیز دیده می‌شود.

در واقع نیچه مخالف دموکراسی است، زیرا آن را در تضاد با ضرورت سلسله مراتبی در جامعه می‌بیند؛ درحالی‌که برگسون معتقد است دموکراسی تنها سیستمی است که می‌تواند حیات را مدیریت کند. او می‌افزاید که نیچه خود گفته است: "من ذاتاً انسان جنگجو و پرخاشگری هستم."

و حال سخنان خود نیچه را در باره جنگ که از منابع مختلف گرفته شده است، به شکل مختصر مرور می‌کنیم:

- کسی که جنگجو است، باید همواره در حال جنگ باشد؛ چون در زمان صلح با خودش درگیر خواهد شد.
- آرامش همیشگی کسل‌کننده است؛ گاهی طوفان هم لازم است.
- اراده زندگی برتر و نیرومندتر در مفهوم ناچیز نبرد برای زندگی نیست، بلکه در اراده جنگ، اراده قدرت و اراده مافوق قدرت است.
- صلح را به مثابه ابزاری برای جنگ های جدید در نظر بگیرید.
- جنگ و شهامت بیش از نوع دوستی منشأ تحولات بزرگ بوده اند.
- از غریزه تبعیت کنید و به جنگ بپردازید و از عقل پیروی نکنید. غریزه موجب فعال تر شدن زندگی می‌شود.
- جنگ و شهامت بیش از نوع دوستی منشأ تحولات بزرگ بوده اند.
- در پی انگیزه خوب برای جنگ نباشید بلکه جنگ خوب هر انگیزه ای را مشروع می‌کند.
- سنگدلی، دلاوری، خدعه، نیرنگ، هشیاری و قدرت از فضیلت های پسندیده جنگ است.

و نویسنده "رستتیمان نیچه و جنگ نخست" در باره اثرات مخرب تفکرات وی در به میان آمدن جنگ عمومی جهانی دوم می‌نویسد:

"مهاতما گاندی... به شبه قاره استقلال آورد، هرمان هسه در جنبش هیپگری متجلی گشت و نیچه، پیامبر رایش سوم و سوداگر نژاد و خون شد."

راستی علت این که در دوران رایش هیتلری همه کتاب های خوب سوختانده شدند، ولی آثار نیچه در دانشگاه ها تدریس می‌گردید، چه بوده است؟ آیا اینگونه نبود که نازی های جنگ طلب دلایلی برای جنگ طلبی و افراط گرایی شان را در آثار وی می‌یافتند؟ یا همانگونه که گفته می‌شود، شاید، واقعاً در این کتاب ها دلایلی برای ترغیب نژادپرستان به نژادپرستی و جنگ و شدت عمل و ممکن ساختن "ابرمردان" و "چیزهائی را که در جان برترین انسان حدس زده بود" (گزاره ۱۰۰۰، صفحه ۷۴۶، اراه قدرت، انتشارات جامی، ترجمه دکتر مجید شریف) ارائه شده بود. یا این که المان هیتلری حقیقتاً به تمسک فلسفه جنگ و ابرانسان نیچه به خود حق می‌داد سرزمین های دیگران را به نام نژاد برتر مورد حمله قرار داده اشغال کند و مردمان بیشماری را معدوم کرده شهر های متعددی را با خاک یکسان سازد؟ نویسنده مقاله فوق در جای دیگری می‌نویسد:

"... سه سال قبل از آغاز جنگ نخست جهانی، جنرال فردریش برناردیس در کتابش "المان و جنگ بعدی" از نیچه به عنوان فیلسوف جنگ یاد کرده و به این شعار کتاب زرتشت (مقصد کتاب چنین گفت زرتشت است - از این قلم) اشاره نموده می‌نویسد:

"جنگ و دلاوری پیش از عشق به همسایه (اشاره به آموزه عیسی مبنی بر اینکه همسایه ات را بیشتر از خودت دوست بدار؛ که پایه ای برای تفکر دموکراسی شد که تنها نامش باقی مانده و نه خودش - از این قلم) ارمان دارد و نه همدردی شما، بلکه شجاعت و شهامت شماس که بیچارگان را نجات داده است."

جنرال می پرسد: "فضیلت نیکی در چیست؟" و در پاسخ می گوید: "شجاعت و شهامت جنگیدن، نیکی و فضیلت است."

اگر درست توجه کنیم تمام سخنان این جنرال و همه تفسیر های او، همان اندیشه ها، تمثیلات و سخنان نیچه هستند! برای تأمل بیشتر بر نیچه شناسی خویش بهتر است بعد از خواندن یک نظر از نیچه به بخشی از نظریات بعضی از اندیشمندان بزرگ در باره وی مختصر نگاهی بکنیم:

- نخستین گمراه کننده روسو بود که زن را جالب ساخت، پس از او هریت بیچر استو (نویسنده کلبه عمو تام، یکی از رمان های بی نهایت زیبا، مهیج و انسانی که در سال ۱۸۵۲ در مورد زندگی رقت بار سیاه پوستان برده در امریکا و توسط خاتم استو، یک امریکائی، نوشته شده بود - توضیح از این قلم است) و بردگان قرار دارند؛ سپس سوسیالیستها که از کارگران و بی چیزان هواداری می کنند. (نیچه، نقل از مقاله در باره نیچه، ف.آزاد، ۲۶ میزان ۸۹، نشر شده در سایت عصر نو).
- نیچه معمولاً از مردم عادی به عنوان مثنی بی سر و پا نام می برد. به نظر نیچه اکثریت باید وسیله ای باشد برای عز و علوی اقلیت و نباید آنها را به عنوان کسی که دعوای مستقلی برای سعادت یا رفاه دارند در نظر گرفت. (راسل، نقل از همان مرجع).
- نظرات نیچه به نص نوشته هایش نه برای انسان های عادی که نیچه آن ها را "گله" مردم و "مردم برده" می شمارد بلکه برای پیروزی و "سلامتی بزرگ" "ابرمردان" و "اروپائیانی نیک" به عنوان "سروران" (آقایان) انسان های عادی نوشته شده اند. لذا انسان دوستی و حکمت انسانی در این نوشته ها نمی بینم. ۱۳

این گزارش، ارچند کمی طولانی، جداً قابل خواندن است:

انتشارات فرانسوی دولگا تقریباً به طور همزمان دو مطالعه جدید در مورد افکار این متفکر المانی سده نوزدهم به فرانسه ترجمه و منتشر کرده که نه تنها از حیث نگاه، عمق و وسعت نظر مطالعاتی بس انتقادی و خواندنی هستند، بلکه به همین خاطر جایشان در زبان فارسی بسیار خالی است.

اولین کتاب، نیچه فیلسوف ارتجاعی* نام دارد به قلم مؤرخ صاحب سبک ایتالیایی دومینیکو لوزوردو و دیگری نابودی عقل** به قلم ژورژ لوکاج - از نادر نوابغ فلسفی سده بیستم که برخی آثارش از جمله تاریخ و آگاهی طبقاتی و هگل جوان به همت زنده یاد محمد جعفر پوینده به فارسی برگردانده شده اند.

نیچه نقطه اشتراک آثار لوزوردو و لوکاج به شمار می رود این است که افکار نیچه را به هیچ عنوان جهان بینی بی جانب تعبیر نکرده اند که گویا فرای تاریخ و تعارضات درونی آن قرار دارد. بالعکس: هر دو نویسنده کل آثار نیچه یا در حقیقت عقل ستیزی او را واکنشی بی پرده به آرمان های برابری خواهانه و آزادی خواهانه در تاریخ تمدن تفسیر نموده اند. و این خلاف غالب تعبیر معاصر است که کوشیده دفاع جاناته نیچه از "بربریت" و "برده داری جدید"، "نابودی نژادهای منحل" و یا "میلیون ها انسان عاطل" را به کنایات و استعاره هائی فروبکاهند که گویا معانی کاملاً متفاوت و یا متضاد با آنچه می گویند، در دل دارند.

دومینیکو لوزوردو در نیچه فیلسوف ارتجاعی نشان می دهد که دفاع از برده داری که غالب آثار نیچه را به اشکال مختلف آکنده کرده در اصل نمودار گرایش های راست افراطی در فلسفه است که در نیمه دوم سده نوزدهم در غرب به اوج می رسند.

لوزوردو تأکید می‌کند که نه تنها نخستین کتاب نیچه زایش تراژدی همزمان است با تجربه کمون پاریس، و نوعی واکنش، گیرم در قالب اسطوره، علیه آن، بلکه در پی این تجربه نیچه به طور پی‌گیر مروج و مدافع تدابیر شدید علیه "برده‌های" عاصی مدرن می‌شود که ادبیات جدید از آنان بعضاً با عنوان "پرولتاریای جدید" یاد کرده است. از نگاه لوزوردو، آثار نیچه به رغم پراکندگی سبک و مشغله‌شان هدفی واحد را دنبال می‌کنند که همان نابودی سوسیالیسم، دموکراسی و ایده ترقی است.

در واقع، می‌توان گفت که الهام بخش کتاب لوزوردو به نوعی کتاب نابودی عقل اثر لوکاچ فیلسوف مجاری تبار است که برای اولین بار در سال ۱۹۵۵ یعنی در آخرین دوره زندگی نویسنده منتشر شد و در کنار دیگر اثر مهم او، درآمدی بر هستی‌شناسی وجود اجتماعی، دو اثر مهم دوره پختگی وی به شمار می‌روند که همانند غالب آثار نویسنده به المانی نوشته شده‌اند.

نابودی عقل بی اغراق تا هنوز تنها مطالعه جامع انتقادی از افکار نیچه است که به رغم گذشت بیش از نیم قرن از انتشار اول آن به زبان المانی هیچ از قدرت و درستی گزاره‌هایش کاسته نشده است. بالعکس این اثر به طرز مرموز بازخوانی افول اندیشه در دوره معاصر، دوره ظهور و انحطاط امپراتوری‌های جدید، به شمار می‌رود. در نابودی عقل لوکاچ نشان می‌دهد جهشی که انقلاب فرانسه در فلسفه آفرید در واکنش گرایش قوی از عقل‌ستیزی در آلمان سده نوزدهم (و در آغاز از خلال شخصیت‌هایی چون شلینگ و شوپنهاور) به وجود آورد که در پی نخستین انقلاب‌های کارگری اروپا در ۱۸۴۸ و سپس ۱۸۷۱ مطرح‌ترین نماینده خود را در شخصیت و آثار نیچه یافتند. لوکاچ تصریح می‌کند که نیچه به چنین مقامی دست نمی‌یافت اگر فعالیت فکری او با نخستین نشانه‌های ظهور امپریالیسم همزمان نمی‌شد.

انتخاب این دو تاریخ به ویژه تاریخ انقلاب ۱۸۷۱ فرانسه به هیچ وجه تصادفی نیست تا آنجا که در پی این دو تجربه تاریخی فلسفه بورژوازی مجادلات خود را بیش از پیش علیه دشمن جدید خود، یعنی سوسیالیسم، هدایت کرد. علاوه بر ملاحظات و اشاره‌های وسیع خود نیچه در آثار و مکاتباتش، زمینه تاریخی فعالیت فکری او نیز نشان می‌دهد که نه تنها کمون پاریس و رشد احزاب توده‌نی سوسیالیستی به ویژه در آلمان، بلکه نبردهای پیروزمند بورژوازی علیه این احزاب تأثیری ماندگار بر اندیشه‌های او داشته و به یک معنا سمت و سوی آنها را نیز تعیین کرده‌اند.

در واقع، نفوذ خارق‌العاده اندیشه‌های نیچه که او را به نماینده گرایشی از روشنفکران متعصب آلمان بدل نمود این است که نگارش آثارش با دوره بیسمارکی و اولین تلاش‌ها برای تأسیس دولت امپریالیستی در آلمان همزمان است. لوکاچ می‌گوید: "نقطه مرکزی که حول آن اندیشه‌های نیچه به هم می‌پیوندند ستیز با سوسیالیسم و مبارزه برای ایجاد المانی امپریالیستی است هر چند این ایده مرکزی آهسته آهسته در نزد او شکل گرفت." او تأکید می‌کند که از نظر نیچه کاملترین دفاع در مقابل آنچه وی "خطر سوسیالیسم" می‌داند تشکیل یک دولت ارتجاعی و عمیقاً خشن در خدمت اهداف بورژوازی امپریالیستی است.

باری، به دلیل همین تقارن، نیچه در قالب اسطوره و یا گزاره‌های اسطوره‌وار مسائلی را پیش‌بینی و حتی حل می‌کند که نسل بعد تنها از نزدیک با آنها آشنا می‌شود.

به اعتقاد لوکاچ بر زمینه همین تقارن است که نیچه تاریخ گذشته و به ویژه تفسیر خود را از فرهنگ یونان باستان می‌پرورد تا از آن دست مایه توجیه برده برداری معاصر را بسازد.

آنچه، در واقع، اساس این تفسیر به شمار می‌رود، این است که همانند یونان باستان برده‌داری نیاز حیاتی هر شکلی از تمدن است.

خود نیچه می‌نوشت: "اگر این درست است که یونانیان به دلیل برده داری از میان رفتند این نیز درست است که ما نیز در نبود برده داری از میان خواهیم رفت."

از این به اصطلاح "فکر راهنما" نیچه هرگز دست نکشید. او نجات تمدن را مشروط به وضعیتی می‌دانست که در آن اقلیتی برتر تمام قدرت و امتیاز خود را بر کار طاقت فرسا و استثمار اکثریت محرومان بنا ساخته باشد.

او مدعی بود که "فرهنگ بالنده تنها در جامعه ای زاده می‌شود که به دو کاست متمایز تقسیم شده باشد: کاست کارگران و کاست فارغان از کار، یعنی کاست کسانی که برای لذت و فراغت حقیقی ساخته شده باشند."

با این همه، لوکاچ تصریح می‌کند که نفوذ خارق العاده نیچه نزد نسل های بعدی در عین حال مرهون استعداد خاص اوست تا آنجا که وی قدرتی خیره کننده در پیش بینی داشت و در قیاس با روشنفکران دوره خود حساسیت ویژه ای نسبت به مسائل زمانه اش از خود نشان می‌داد.

لوکاچ می‌گوید: به عنوان روانشناس فرهنگ، نیچه بدون شک با استعدادترین نماینده خودآگاهی روشنفکران بورژوازی از انحطاط خود بود که می‌توانست به یاری همین استعداد غرایز شورش آنان را ارضاء کند.

اما، آنچه، در هر حال، چنین برتری به نیچه می‌بخشد آمیزشی است از ضدیت افراطی با سوسیالیسم و همزمان انتقاد هانی به جا و موشکافانه از مقوله های فرهنگ و هنر.

لوکاچ همچنین می‌گوید: تأثیر فراتاریخی این استعداد بر سبکی از نگارش در نزد نیچه نیز مبتنی است که به جای بهره گیری از نثر منظم یا نثر سنتی فلسفه از گزاره های کوتاه سود می‌جوید که گاه در شکل پند ظاهر می‌شوند و گاه در قالب پیشگویی و احکامی که به این عنوان خصلت افسانه ای و رازآمیز گفتار او را تشدید می‌کند.

برای اینکار باید فرصت کرد و بیشینه آثار وی را دقت کامل مطالعه نمود. با یک یا دو کتاب یا یک یا دو مقاله و سخنرانی از یک یا دو مخالف و موافق وی شناخت کامل نیچه میسر نیست.

این بخش را که حاوی چند نظر در باره افکار نیچه و کمی هم طولانی بود و عنوان آن را "نیچه: "نماینده انحطاط بورژوازی در عصر امپریالیسم" گذاشته اند، از سایت "فارسی آر.اف.آی"، ۱۲ نوامبر ۲۰۰۹، گرفتم و فکر نمی‌کنم با موجودیت حداقل چهار نفر از افراد و منابع معتبر: دومینیکو لوزوردو، ژورژ لوکاچ، نویسنده دو کتاب، مترجم و ناشر همراه با نظر مجمع گردانندگان سایت فارسی آر.اف.آی فرانسه که نشر آن در این سایت خود نشان دهنده همسویی گردانندگان سایت با متن و محتوای مقاله می‌باشد، جای برای صحبت بیشتر در مورد منش سوال برانگیز نیچه باقی مانده باشد.

۱- صفحه ۶۹، چنین گفت زرتشت، نشر نگاه، ترجمه داریوش آشوری

۲- همانجا

۳- صفحه ۷۷ همان کتاب

۴- همانجا

۵- همانجا

۶- همانجا

۷- همانجا

۸- صفحه ۷۸، همان کتاب

۹- همانجا

۱۰- همانجا

۱۱- همانجا

۱۲- زن در تفکر نیچه

۱۳- نیچه و روشنفکران ایرانی، فرهاد قابوسی، اخبارروز، ۱۷ تیر [سرطان] ۱۳۹۱

۲۰۱۴/۰۴/۲۸